

خرجی می داد.»^{۱۱۶}

ظاهر این روایت براین دلالت دارد که این حکم، یعنی تأمین مخارج زندانی محکوم به ابد از بیت المال، یک حکم کلی و فراگیر است و همه زندانیان ابدی را در بر می گیرد. چنانکه بیان آن با استفاده از قالب ماضی استمراری دلالت بر تکرار و استمرار این شیوه توسط حضرت علی (ع) دارد.

۲- کلینی از گروهی از اصحاب، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید از قاسم از امام صادق (ع) نقل کرده که قاسم گفت:

«از آنحضرت درباره دزد سؤال کردم که آیا با او چگونه باید رفتار کرد؟ آنحضرت فرمود: از پدرم شنیدم که گفت: در زمان علی (ع) مردی را به نزد آن بزرگوار آوردند که دزدی کرده بود، آنحضرت دست [راست] او را قطع کرد. پس از مدتی برای بار دوم دزدی کرده بود که باز به نزد آنحضرت آوردند. این دفعه پای او را بگونه عکس دستش قطع کرد. [یعنی پای چپ او را قطع کرد]. پس از مدتی باز دزدی کرده بود که برای سومین بار او را به حضور آن بزرگوار آوردند که در این دفعه او را به زندان ابد محکوم کرده و خرجی اش را نیز از بیت المال مسلمین قرار داد و فرمود: رسول خدا (ص) چنین عمل می کرد، و من نیز با او مخالفت نمی کنم.»^{۱۱۷}

۱۱۶. فی خبر ابی بصیر عن ابی عبدالله (ص): ان علیاً (ع) کان یطعم من خلد فی السجن من بیت مال المسلمین. (وسائل ج ۱۱/۶۹، باب ۳۲ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۲.)

۱۱۷. روی الكلینی عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعید، عن النضر بن سوید، عن القاسم، عن ابی عبدالله (ع)، قال: سألته عن رجل سرق، فقال: سمعت ابی یقول: أتى علی (ع) فی زمانه برجل قد سرق فقطع یده، ثم أتى به ثانیة فقطع رجله من خلاف ثم أتى به ثالثة فخلده فی السجن وأنفق علیه من بیت مال المسلمین وقال: هكذا صنع رسول الله (ص) لا أعالفه. (وسائل ج ۱۸/۴۹۳، باب ۵ از ابواب حد سرق حدیث ۳.)

در این حدیث جمله: «رسول خدا چنین می کرد و من نیز با او مخالفت نمی کنم»، تعریض و ردی است بر رای سران و علماء اهل سنت در این مسئله. چون طبق روایاتی که عمل می کردند که: در مرتبه اول دزدی دست راست او، در مرتبه دوم دست چپ او، و در مرتبه سوم پای راست و در مرتبه چهارم پای چپ او را قطع کرده و در مرتبه پنجم او را محکوم به زندان ابد می کردند.

امیرالمؤمنین (ع) می خواهد بفرماید که این شیوه خلاف شیوه رسول خدا (ص) می باشد، لذا من نیز به آن

شیخ طوسی ره نیز همین روایت را با سند ویژه خود از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از «ابی القاسم» روایت کرده است.^{۱۱۸}

ظاهر اینست که در سند مربوط به کلینی منظور از «قاسم»، «قاسم بن سلیمان» است که از نظر رجال شناسی مجهول الحال و ناشناخته می باشد، هر چند که گفته شده است که نقل کردن نضر بن سوید از او، او را از این ناشناختگی بیرون ساخته و تبدیل به حدیث حسن و نیکو می کند. و اما اینکه در سند مربوط به شیخ طوسی به جای «قاسم»، «ابوالقاسم» آمده است، اینکه مراد از این ابوالقاسم کیست، معلوم نمی باشد، شاید هم تحریف و تصحیف شده «قاسم» باشد.^{۱۱۹}

عمل نمی کنم.

البته روایت شده است که عمر بعدها در مسئله مربوط به حد دزدی به نظر علی (ع) عمل می کرد. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۴ درس فقه).

۱۱۸. تهذیب الاحکام ج ۱۰/۱۰۴، باب ۸ از کتاب حدود، حدیث ۲۲.

۱۱۹. حضرت استاد دامت برکاته، در حین تدریس علاوه بر آنچه که در متن آمده، مطالب ذیل را نیز بر آن افزودند:

در سند این حدیث حسین بن سعید و احمد بن محمد هردو خوبند، و منظور از احمد بن محمد نیز احمد بن محمد بن عیسی است. اینها طبقه هفتم از طبقات راویان هستند و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی (ع) می باشند و با هم معاصر بوده اند، چنانکه احمد بن محمد بن خالد نیز با آنها معاصر بوده است. نضر بن سوید نیز خوب و از طبقه شش به شمار می رود. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۴ درس فقه).

این «قاسم» که در سند حدیث نامش ذکر شده و حضرت استاد دامت برکاته نیز فرمودند منظور از او همان «قاسم بن سلیمان» می باشد، در میان دانشمندان رجال شناس مورد اختلاف می باشد که آیا به احادیث او می توان اعتماد کرد یا نه. او هم به «قاسم بن سلیمان بغدادی» معروف است و هم به «قاسم بن سلیمان کوفی». علامه مامقانی این هر دو را یکی به شمار آورده و گفته است: او بغدادی الاصل بوده و لکن بعداً مقیم کوفه شده و از این جهت به هر دو نام یعنی «بغدادی» و «کوفی» شهرت یافته است.

مرحوم مامقانی سپس درباره امکان اعتماد به مرویات او چنین گفته است:

«ظاهر سخن شیخ طوسی و نجاشی درباره این فرد اینست که او از رجال امامی بوده است [یعنی مهمل و ناشناخته نیست]، چنانکه در تعلیمات وحید بهبهانی (ره) نیز آمده است که شیخ صدوق به قاسم بن سلیمان یاد شده طریق روایتی داشته است، و این خود اشاره به اینست که شیخ صدوق به روایات او اعتماد می کرده است.

علاوه بر آنچه که گفتیم باید توجه داشت که نضر بن سوید از او (یعنی قاسم بن سلیمان) نقل حدیث

ولی باید گفت بدیهی است که آنچه در این روایت از عمل امیرالمؤمنین (ع) نقل شده به یک واقعه ویژه مربوط می‌شود. شاید آن شخص فقیر بوده است و توانائی بر تحصیل رزق خود را نداشته است، لذا این حدیث دلالت ندارد بر اینکه هر زندانی را باید نفقه و خرجی داد.

چنانکه ظاهر اینست که در این قسمت از سخن علی (ع) که به شیوه رسولخدا (ص) استناد و اشاره شده، با این تعبیر که «رسولخدا چنین عمل می‌کرد و من نیز با او مخالفت نمیکنم»، پرداخت خرجی و هزینه زندانی منظور نبوده است، بلکه مسئله محکوم به زندان ابد کردن دزد در مرتبه سوم دزدی مورد اشاره قرار گرفته است، بعنوان تعریض بر شیوه ابوبکر و عمر که در مرتبه‌های سوم و چهارم دزدی نیز دست و پای دزد را قطع می‌کردند، چنانکه اخبار و روایات اهل سنت نیز، بر این مسئله دلالت دارند.

۴- روایت دیگر در این باره، حدیث صحیح ابوبصیر می‌باشد که از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

«یک پای دزد بعد از آنکه یک دست او قطع شد، بریده می‌شود، و بعد از آن هیچ بریده نمی‌شود، در مرتبه سوم نیز به زندان محکوم میگردد، و خرجی او را نیز از بیت المال مسلمین قرار می‌دهند.»^{۱۲۰}

۵- روایت صحیح حلبی از امام صادق درباره سرقت نیز از جمله این روایات است که فرمود:

«یک پای دزد بعد از آنکه یک دست او بریده شد، بریده می‌شود. و بعد از آن هیچ بریده نمی‌شود، و اگر در مرتبه سوم دزدی کرد به زندان محکوم می‌شود و

می‌کرده است، و نضر بن سوید نیز صحیح الحدیث می‌باشد. یعنی [عادل و موثق است]، در جامع الروات نیز اضافه کرده است که حسین بن سعید، حماد، و یونس بن عبدالرحمن از او نقل حدیث کرده‌اند.»
تنقیح المقال فی علم الرجال ج ۲/۲۰، قاسم من ابواب القاف.
و نیز رجوع کنید به همان مدرک ج ۳/۲۷۰، نضر من ابواب المیم. (مقرر).
۱۲۰. تقطع رجل السارق بعد قطع الید ثم لا یقطع بعد، ولكن ان عاد حبس وأنفق علیه من بیت مال المسلمین. «
(وسائل ج ۱۸/۴۹۳، باب ۵ از ابواب حد سرقت حدیث ۶.)

خرجی او نیز از بیت‌العمال قرار داده می‌شود.»^{۱۲۱}

ظاهر اینست که می‌توان به اطلاق عبارت این دو روایت صحیح‌ه استناد کرد، و احتمال اینکه خصوص مورد سرقت و بزرگی بخصوصی داشته باشد^{۱۲۲} [یعنی فقط مخارج سارقین را بدهند و نه دیگر زندانیان را] ضعیف است. چنانکه احتمال خصوصیت داشتن موارد مربوط به زندان ابد نیز ضعیف می‌باشد، هر چند که مورد این دو حدیث همان زندان ابد می‌باشد و برخی روایات دیگر نیز بر آن دلالت دارند. مگر اینکه گفته شود: اغلب کسانی که محکوم به زندان ابد می‌شوند غیر متمکن و تهیدست می‌باشند، [بدلیل اینکه اگر ذخیره‌ای هم داشته باشند به خاطر طول مدت زندان، دچار فقر و ناداری می‌گردند]، از اینرو، حکم زندانیان توانمند و متمکن از این دو حدیث استفاده نمی‌شود.^{۱۲۳}

۶- موثقه سماعه، سماعه می‌گوید:

«از آنحضرت درباره دزدی که یک بار دزدی کرده و دستش را قطع کرده‌اند پرسیدم [که در بار دوم اگر دزدی کرد چه باید کرد؟] در جواب فرمودند: بعد از آنکه دستش بریده شد، باید پای او را ببرند، و اگر دوباره دزدی کرد

۱۲۱. صحیح‌ه الحلبي، عن أبي عبد الله (ع) في حديث في السرقة، قال: «تقطع اليد والرجل ثم لا يقطع بعد، ولكن ان عاد حبس و أنفق عليه من بيت مال المسلمين.»

۱۲۲. احتمال وجود خصوصیت «سارقین محکوم به ابد» کاملاً منطقی نیست. بدلیل اینکه اکثر اخبار مربوط به لزوم تأمین نفقه زندانی، مربوط به سارق مکرر سرقت تا نوبت سوم می‌باشد. لذا «سارقین محکوم به ابد» شاید از این نظر که دست و پایشان قطع شده و قادر به انجام کار نمی‌باشند از طرف شارع مورد استثنا قرار گرفته باشند. و یا اینکه مسکین و فقیر محسوب شده باشند. (مقرر).

۱۲۳. نکته درباره این قبیل اخبار که معمولاً واژه «مرد» در آنها مطرح شده، اینست که این اخبار در مصداق شامل زن و مرد هر دو می‌باشند و اختصاص به مردها ندارند، یعنی اینطور نیست که اگر «زن» دزدی کرد این حدود درباره اش جای نشود، و یا تفاوت داشته باشد. مثال این همان روایات مربوط به مثلاً شکایات است که راوی از امام سئوالی می‌کند: «رجل شك في الثلاث والاربع؟» یعنی «مردی» در نماز بین سه و چهار شک کرده است چکار کند؟ امام پاسخ می‌دهد: «بینی علی الاربع» یعنی بنا را بر چهار بگذارد.

معنی این روایت این نیست که این حکم مخصوص مردها می‌باشد و اگر زنی در نماز شک کرد جور دیگری عمل کند. محل بحث ما نیز از این قبیل است.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۵ درس فقه).

محکوم به حبس ابد شده و مخارجش نیز از بیت المال مسلمین پرداخته می شود.»^{۱۲۴}

۷- شیخ صدوق با اسناد خود از «قضاوتهای امیرالمؤمنین (ع)» روایت کرده که:

«امیرالمؤمنین (ع) روشش براین بود که اگر کسی برای اولین بار دزدی می کرد دست راست او را می برید، اگر دوباره دزدی می کرد پای چپ او را می برید، و اگر برای سومین بار دزدی می کرد او را به زندان ابد محکوم می کرد، و مخارجش را از بیت المال قرار می داد.»^{۱۲۵}

۸- از تفسیر عیاشی، از سکونی، از جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده اند که:

«دزدی را برای نخستین بار به نزد علی (ع) آوردند و او دست او را برید و... [درباره سوم] او را تازیانه زده و به زندان سپرد و مخارجش را نیز از بیت المال قرار داد.»^{۱۲۶}

۹- در کتاب دعائم الاسلام از علی (ع) نقل شده که آنحضرت فرمود:

«هرکس که به زندان ابد محکوم شود او را از بیت المال روزی میدهند، و جز سه دسته، دیگری به زندان ابد محکوم نمی شود: یکی از آن سه دسته دستیار قتل یعنی کسی است که یک نفر را بگیرد و شخص دیگری او را بکشد، دوم زن مرتد تا زمانی که توبه نکرده است، سوم دزد [در سومین نوبت دزدی و در

۱۲۴. مؤتقه سماعه، قال: «سأله عن السارق وقد قطعت يده، يده، فقال: تقطع رجله بعد يده، فان عاد حبس في السجن و أنفق عليه من بيت مال المسلمين.»

وسائل ج ۱۸/۴۹۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت حدیث ۱۴.

۱۲۵. و روی الصدوق باسناده الی قضایا امیرالمؤمنین (ع): «أنه كان اذا سرق الرجل أولاً قطع يمينه، فان عاد قطع رجله اليسرى، فان عاد ثالثة خلدته السجن و أنفق من بيت المال.» وسائل ج ۱۸/۴۹۵، باب ۵ از ابواب حد سرقت، حدیث ۱۰.

۱۲۶. و عن العیاشی فی تفسیره، عن السکونی، عن جعفر بن محمد عن أبیه، عن علی (ع) أنه أتى بسارق فقطع يده... فجعله و استودعه السجن و أنفق عليه من بيت المال.»

(وسائل ج ۱۸/۴۹۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت، حدیث ۱۶).

صورتی که قبلاً] یک دست و پای او بریده شده باشد، یعنی اگر برای سومین بار دزدی کند.»^{۱۲۷}

این حدیث را در کتاب مستدرک الوسائل نیز نقل کرده است.^{۱۲۸}
۱۰- باز در دعائم الاسلام ضمن حدیثی آورده است:

«شیوهٔ علی (ع) مبتنی بر این بود وقتی که دزد را برای سومین بار و بعد از قطع شدن دست و پایش، به نزد آنحضرت می‌آوردند، او را محکوم به زندان ابد می‌کرد، و مخارجش را از اموال عمومی مسلمین قرار می‌داد، و اگر در زندان نیز دزدی می‌کرد او را می‌کشت.»^{۱۲۹}

در مستدرک نیز این روایت را نقل کرده است.^{۱۳۰}

۱۱- در مستدرک از کتاب جعفریات با سند ویژه‌ای که او دارد، روایت کرده:

«علی (ع) بعد از آنکه [در نوبتهای اول و دوم] دست و پای دزد را قطع می‌کرد، [در نوبت سوم] او را تازیانه زده و به حبس ابد محکوم می‌کرد، و مخارجش را نیز از اموال عمومی مسلمین می‌پرداخت.»^{۱۳۱}

۱۲- باز در مستدرک از کتاب «نوادیر» احمد بن محمد بن عیسی با سند او از امام صادق (ع) ضمن حدیثی روایت کرده که آنحضرت فرمود:

۱۲۷. وفي دعائم الاسلام، عن علي (ع) أنه قال: «من خلد في السجن رزق من بيت المال ولا يخلد في السجن الا ثلاثة: الذي يمسك على الموت، المرأة ترتد الا أن تتوب، والسارق بعد قطع اليد والرجل، يعني إذا سرق بعد ذلك في الثالثة.» ورواه عنه في المستدرک. دعائم الاسلام ج ۲/۵۳۹، کتاب آداب القضاء، حدیث ۱۹۱۷.

۱۲۸. مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت، حدیث ۴.

۱۲۹. وفيه أيضاً في حدیث: «وكان علي (ع) إذا أتى بالسارق في الثالثة بعد أن قطع يده ورجله في المرتين خلده في السجن وأنفق عليه من في المسلمين، فان سرق في السجن قتله.» (دعائم الاسلام ج ۲/۴۷۰، فصل ۱ حدیث ۱۶۷۴).

۱۳۰. مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت، حدیث ۳.

۱۳۱. وفي المستدرک، عن الجعفریات بسنده: «وكان أمير المؤمنين إذا سرق السارق بعد أن تقطع يده ورجله جلد وحبس في السجن وأنفق عليه من في المسلمين.»

(مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت، حدیث ۲).

«اول دست دزد را می برند و سپس پای او را، و اگر باز هم دزدی کرد، دیگر چیزی از تن بریده نمی شود، و لکن او را به زندان ابد محکوم کرده و مخارجش را از بیت المال می پردازند.»^{۱۳۲}

در این زمینه، اینها که نقل کردیم آن مقدار روایاتی است که ما به آنها دسترسی پیدا کرده ایم و دلالت این روایت ها بگونه کلی و اجمالی براینکه هزینه و مخارج زندانیان از بیت المال می باشد، آشکار است البته ظاهر برخی از آنها کلیت و اطلاق نیز دارد، لذا به سبب آنها آن مطلبی که ما در ابتدای بحث راجع به مقتضای اصل اولی در مسئله گفتیم، مردود می شود.^{۱۳۳}

مگر اینکه کسی بگوید مورد همه روایات سومین نوبت دزدی می باشد که محکوم به حبس ابد است، و طبیعتاً اکثر این نوع افراد که به حبس ابد محکوم می شوند زندگی شان متلاشی شده و راه معیشت شان بسته می شود، بنابراین از این روایات حکم آن کسانی که دارای سرمایه و ثروت هستند، فهمیده نمی شود. در کتاب قضاء از ملحقات عروه گفته است:

«ظاهر اینست که مخارج زندان از بیت المال تأمین می شود و اگر در بیت المال چیزی وجود نداشت، در آنصورت برعهده خود شخص زندانی می باشد، و احتمال هست که برعهده آن کسی باشد که شخص زندانی به نفع او زندانی شده است.»^{۱۳۴}

۱۳۲. عن نوادر أحمد بن محمد بن عیسی بسنده، عن أبي عبد الله (ع) فی حدیث، قال: «وبقطع من السارق الرجل بعد الید، فان عاد فلا قطع و لکن یخلد السجن و ینفق علیه من بیت المال.» (مستدرک ج ۳/۲۳۶، از ابواب حد سرقت، حدیث ۶.)

۱۳۳. اشاره به مطلبی است که حضرت استاد دامت برکاته در آغاز این مبحث داشتند مبنی براینکه طبق قاعده و اصل اولی هرکس باید مخارج شخص خود و عائله تحت تکفلش را برعهده بگیرد و زندانیان نیز چنین هستند، مگر اینکه دلیل مستقل دیگری وجود داشته باشد که کلیت و شمول این اصل اون را بشکند، روایاتی که تا اینجا نقل و بررسی فرمود، آنها را بعنوان ناقض کلیت آن اصل و قاعده اولی به شمار آورده اند. (مقرر).

۱۳۴. ملحقات العروة الوثقی ج ۳/۵۶، کتاب القضاء، فصل ۳، مسأله ۱۳. البته در موارد مربوط به دین برای زندانی «طرف» وجود دارد، لکن اغلب زندانیان اتهام شان و جرم شان چیزی غیر از عدم پرداخت دین است، و لذا اصولاً «طرف» ندارند، زندانی بفتح شخص خاصی محکوم و محبوس نشده است، در این موارد

محل بحث صاحب کتاب عروه سهل انگاری و امتناع مدیون از پرداختن دین می باشد، که در آنصورت او را به نفع طلبکار زندانی می کنند. در کتاب مستند الشیعه نیز چنین نوشته شده است:

«مخارج زندانی در دوران گذران زندان تعیین شده، از مال شخصی او تأمین می شود، دلیل آن نیز روشن است. [و آن عبارتست از اقتضای قاعده اولیه که مخارج هرکسی برعهده خود او می باشد، مگر اینکه با دلیل جداگانه ای استثنا خورده باشد].

لکن مشکل آنجاست که زندانی شخصاً و بحسب ظاهر مالی نداشته باشد، و مخارج روزانه خود را با قرض و یا کسب روزمزد و یا از راه سؤال و تکدی بدست بیاورد، و یا اینکه سربار شخص دیگر بوده باشد، و به همین دلیل گاهی زندانی شدن خود را آرزومند باشد.

همچنین در مورد مخارج زندان نیز (مانند مخارج زندانی) مشکل وجود دارد که از کجا باید تأمین گردد. چرا که زندان یک جای مناسب لازم دارد، مراقبت و زندانبان لازم دارد که شبانه روز نگرهبانی داده و از فرار زندانی جلوگیری کند. اگر بیت المال وجود داشته باشد هر دو هزینه برعهده بیت المال است، و اگر بیت المال موجود نباشد، اگر طرف دعوای او از مال شخصی خود این هزینه ها را بپردازد، مشکل برطرف می شود، در غیر این صورت مخارج را نمی توان به شخص قاضی تحمیل کرد، چون تحمیل ضرر محسوب می شود که شرعاً منتفی می باشد. لذا ادله نفی ضرر با ادله لزوم زندان تعارض پیدا کرده و هردو ساقط می شود، بعد از آن اصل عدم وجوب زندان بر قاضی جاری می شود، و یا اینکه گفته می شود قاضی مختار است که زندانی کند و یا زندانی نکند، که در اینصورت نیز می تواند او را آزاد کند و

چکار باید کرد؟ علاوه بر اینکه پذیرش چنین مطلبی موجب این است که مثلاً شخص طلبکار برای گرفتن طلب خود همان مقدار و یا حتی مقدار بیشتر پول صرف کند و متحمل زیان شود، مانند رژیم شاه که برای وصول چک های بلامحل و عقب افتاده می بایست آن طرف پول قابل اعتنائی را خرج می کرد. ... (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۵ درس فقه).

چیزی بر قاضی واجب نیست.»^{۱۳۵}

در کتاب خراج قاضی ابویوسف که آن را برای «هارون الرشید» نوشته است، در این باره سخن بلندی هست که یاد کرد آن در اینجا مناسب است، ابویوسف خطاب به هارون چنین نوشته است:

«ای امیرمؤمنان! درباره افراد بی بند و بار و مزاحم، فاسق و دزد که بدلیل ارتکاب برخی از بزهکاری هادستگیر و زندانی می شوند، از من پرسیده ای که چه باید کرد؟ آیا مخارج آنان را در زندان باید پرداخت؟ و آیا این مخارج پرداختی از کجا باید تأمین شود، از صدقات و احسانهای مردم؟ و یا از غیر آن؟ و اصولاً با این زندانیان در زندان چگونه باید رفتار شود؟

من می گویم: پاسخ این سئوالات از اینقرار است: این زندانیان اگر مال و اندوخته ای نداشته باشند که از آن بخورند و تن خود را نگهدارند، باید مخارج شان یا از راه صدقات و یا از بیت المال تأمین شود. تو می توانی هر کدام از این دوراه را برگزینی.

اما آنچه که در نزد من پسندیده تر می باشد اینست که مخارج همه آنان از بیت المال پرداخته شود. شیوه دیگر نه جا دارد و نه حلال است.^{۱۳۶}

در حالیکه اگر یک مشرک در دست مسلمانان اسیر شود، تا هنگام صدور حکم درباره او لازم است خوراک او را بدهند و با او رفتار نیک کنند، چگونه می توان یک فرد مسلمانی را که مرتکب اشتباه و یا گناه گردیده، به حال خود وا گذاشت تا بمیرد؟ و این در حالی است که او در اثر قضا و قدر و یا نادانی

۱۳۵. مستند الشیعه ج ۲/۵۴۹.

باید توجه داشته باشیم که مرحوم نراقی (صاحب مستند الشیعه) در اینجا مسائل مربوط به عصر و دوره خود را که حکومت اسلامی وجود نداشته و حکام شرع بصورت معمولی مرجع مردم بوده اند و هر کدام در یک گوشه ای قضاوتی داشته اند، در نظر داشته است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۵ درس فقه).

۱۳۶. به نظر می رسد که ابویوسف (یکی از بزرگان فقه حنفی) ضمن آنکه شیوه اداره زندانها به سبک معمول هارون را نمی پسندیده و در عین حال از مخالفت علنی و آشکار با هارون می ترسیده است، لذا به او می گوید: «تو آزادی» که این نارضایتی ابویوسف از وضع زندانهای آن زمان از سخنان بعدی او بوضوح قابل فهم می باشد. در هر صورت او فتوای خود را در لابلای بند و نصیحت، حدیث و قیدهای «اما» و «اگر» باز گفته است. (مقرر).

خود، به سوی آن کار کشیده شده است.

ای امیرمؤمنان! خلفاء پیشین نیز قوت زندانیان را از قبیل خوراک، خورشت، پوشاک زمستانی و تابستانی به آنان می‌دادند. نخستین کسی که به این کار اقدام کرد علی بن ابیطالب - کرم الله وجهه - در سرزمین عراق بود، سپس معاویه نیز در شام از او پیروی کرد. سپس خلفاء بعدی این روش را ادامه دادند.

اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر، از عبدالملک بن عمیر، برای من گزارش کرد که او گفت:

«شیوه علی بن ابیطالب بر این بود، هرگاه که در میان مردم یا یک قبیله، یک مرد بی بند و بار و مزاحم دیگران پیدا می‌شد، او را دستگیر و زندانی می‌کرد، اگر آن شخص مالی داشت خرجی او را از مالش قرار می‌داد، و اگر مالی نداشت مخارجش را از بیت المال می‌پرداخت، و می‌فرمود:

شر او را از مردم دور ساخته و از بیت المال مردم نیز برایش مصرف می‌کنیم. ۱۳۷

باز هم برخی از اساتید حدیث من برایم از جعفر بن برقان نقل کردند که او گفت:

عمر بن عبدالعزیز برای من [که قاضی القضاة و یا مسئول زندان بوده] چنین نوشت: «در زندانهای تان هیچکس از مسلمانان را بگونه‌ای در بند قرار ندهید که نتواند ایستاده نماز بخواند، و شبانگهان هیچ زندانی را در بند و زنجیر قرار ندهید مگر اینکه اتهام او خون باشد [و از گریختنش بترسید] و از صدقات برای تأمین خوراک و خورشت مناسب حال آنان مصرف کنید. والسلام.» ۱۳۸

بنابراین تو نیز فرمان بده تا خوراک این زندانیان را تأمین کنند، و این کار را با

۱۳۷. : حدیثی اسماعیل بن... قال: كان علي بن ابي طالب اذا كان في القبيلة او القوم الرجل الداعر، حبسه، فان كان له مال انفق عليه من ماله، وان لم يكن له مال، أنفق عليه من بيت مال المسلمين وقال: يحبس عنهم شره وينفق عليه من بيت مالهم. (حدیث).

۱۳۸. ظاهر اینست که منظور از صدقات اعم از احسانها و تبرعات مردم و زکات و بیت المال می‌باشد، چون مقرری تعیین شده است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۵ درس فقه).

این شیوه انجام بده که به جای خوردنی، معادل آن را پول و درهم ماهانه بپردازد، برای اینکه اگر برای آنان نان مقرر کنی، گردانندگان زندان و نگهبانان در آن دستبرد می زنند. برای پرداخت پول مقرری ماهانه به آنان مردی نیکوکار و شایسته تر را بگمار، تا نام زندانیان حقوق بگیر را بنویسد و در نزد خود نگهدارد، و براساس آن نامها ماه به ماه حقوق مقرری شان را پرداخت نماید. به این صورت که در زندان بنشیند و تک تک زندانیان را با نام صدا کند و پول او را در دستش بگذارد [تا هیچگونه احتمال دستبرد زندانبانها و نگهبانان باقی نماند.] و اگر دید یکی از آن کسانی که نامشان ثبت شده، آزاد گردیده، و رفته است، حقوق او را باز گرداند.

مقدار این پول در هر ماه برای هر نفر باید ده درهم باشد. البته همه کسانی که در زندان هستند نیازی به این ندارند که مقرری ماهانه بگیرند.

لباس آنان در زمستان باید یک پیراهن و یک عبا باشد، و در تابستان یک پیراهن با یک روپوش. این روش درباره زنان زندانی نیز باید اجرا شود، [با این تفاوت که] لباس زنان در زمستان یک پیراهن، یک مقنعه و یک عبا، و در تابستان یک پیراهن با یک مقنعه و یک روپوش.

مخارج زندانیان را تأمین کن و بدینوسیله آنان را از اینکه در زنجیرهای بسته شده بیرون زندان روند و از مردم صدقه جمع کنند، بی نیاز گردان، چرا که این کار ننگ بسیار بزرگی است، که عده ای مسلمان در اثر اشتباه و گناه خود زندانی شده و در زنجیرهای بهم پیوسته برای گردآوری صدقه بیرون بیایند! ۱۳۹ من گمان نمی کنم حتی مشرکین نیز با مسلمانانی که در دست آنان اسیر باشند، چنین رفتاری را روا دارند. پس چگونه رواست [که در سرزمین اسلام و خود مسلمانان] با اهل اسلام چنین رفتاری داشته باشند؟ و مسلمانان زندانی را در زنجیرهای بهم پیوسته برای گردآوری صدقات بیرون بیاورند، تا آنان بتوانند گرسنگی خود را از این راه برطرف کنند، و چه بسا که چیزی به

۱۳۹. این مطلب نشان می دهد که در آنزمان و در حکومت هارون الرشید با زندانیان اینگونه رفتار می شده است که ابویوسف از این کار نادرست برآشفته و هارون را متذکر شده است که آن را متروک سازد. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۵ درس فقه).

گیرشان بیاید و یا نه!

هیچکس از فرزندان آدم عاری از گناه نمی‌باشند، بنابراین، دستور بده درباره آنان بگونه‌ای که من بازگوئی کردم، رفتار شود.

هرگاه یکی از زندانیان بمیرد و خویشاوندی نداشته باشد که او را کفن و دفن نماید، باید از هزینه بیت‌المال او را غسل و کفن کرده و دفن کنند. از طریق افراد مورد اعتماد به من گزارش رسیده است که چه بسا یک فرد غریب و بی‌خویشاوند می‌میرد، یک و یا دو روز جنازه او در همانجا می‌ماند، تا از والی دستور دفن او را بگیرند، و تا دیگر زندانیان با صدقاتی که در میان خود جمع می‌کنند هزینه حمل او به گورستان را تهیه نمایند، و توسط یک حمال اجیر شده به گورستان حمل کرده و بدون غسل و کفن و نماز او را دفن کنند! این چه ننگ و مصیبت بزرگی برای اسلام و مسلمانان می‌باشد! اگر تو دستور بدهی که درباره بزهکاران حدود و کیفرهای شرعی اجرا شود، البته که از شمار زندانیان کاسته خواهد شد، و افراد فاسق و بی‌بند و بار نیز دچار وحشت شده و مرتکب گناه نخواهند شد. افزونی شمار زندانیان بدلیل عدم توجه به امر آنان می‌باشد، فقط افراد را زندانی می‌کنند، اما درباره آنان هیچ دقت نمی‌کنند.

به والیان و کارگزاران عالیرتبه خود دستور بده هر روز در امر زندانیان تأمل و دقت و رسیدگی کنند. افراد مستحق تأدیب و تعزیر را با [تازیانه] تعزیر کرده و آزاد نمایند، و اگر دیدند کسی بدون دلیل متهم شده، او را نیز تبرئه و آزاد کنند. و به آنان برسان که در تأدیب خطا کاران زیاده روی نکنند و از مقدار قابل تحمل و حلال شرعی تجاوز نمایند. چرا که به من گزارش رسیده که آنان گاهی یک مرد متهم و یا بزهکار را سیصد، دویست و یا کمتر و بیشتر، تازیانه می‌زنند! و این چیزی است که نه حلال است و نه قابل تحمل. برای اینکه از نظر شرع پشت [و تن] مؤمن قرق می‌باشد و او را نمی‌توان کتک زد، مگر آنجائی که بواسطه ارتکاب کار ناشایست، یا قذف (تهمت زدن به افراد پاکدامن)، یا بخاطر میگساری و بدمستی [که اینها شرعاً حد نام دارد، و دارای مقدار معین نیز می‌باشد] و نیز در برخی موارد نیز میتوان تأدیب و تعزیر

کرد و این در جایی است که حد شرعی معین وجود نداشته باشد. چنانکه به من گزارش رسیده کارگزاران تو، در این چارچوب معین عمل نمی‌کنند، آنان را همینطوری می‌زنند، و این در حالی است که پیامبر اسلام (ص) از زدن نمازگزاران (یعنی مسلمانان) نهی فرموده است.^{۱۴۰}

ما سخن ابویوسف را با این درازا، به این دلیل نقل کردیم که در بردارنده امور بسیار دقیقی می‌باشد، و نیز از نظر تاریخی نشان دهنده کیفیت رفتار کارگزاران و امراء آن اعصار با زندانیان و اسراء می‌باشد. همچنانکه از آن برمی‌آید که ابویوسف از نظر تأمین مخارج، میان زندانیان متمکن و فقیر با استناد به سخن امیرالمؤمنین علی (ع)، فرق قائل بوده است.

«ماوردی» نیز در کتاب «احکام السلطانیه» خود درباره هزینه های زندانیان چنین گفته است:

«برای امیر جایز است کسی را که بارها مرتکب خلاف و بزهکاری شده و اجراء حدود نیز او را متنبه نساخته است، بگونه ابد زندانی کند تا اینکه بمیرد. و این در صورتی است که وجود او در بیرون موجب زیان رسیدن به مردم گردد، روزی و پوشاک او نیز باید از بیت المال تأمین شود، چون بواسطه این زندانی شدن شر او از مردم کوتاه می‌شود.»^{۱۴۱}

در کتاب «احکام السجون» نیز به نقل از کتاب «نظم الحکم فی مصر» — نظامهای حکومتی در مصر — چنین آورده است:

«نخستین کسی که از میان خلفاء راشدین برای خوراک و پوشاک زمستانی و تابستانی زندانیان مقرری تعیین کرد، امام علی (ع) می‌باشد. اگر شخص مجرم دارای تمکن مالی بود، مخارج او را از مالش قرار می‌داد، و اگر تنگدست و بی مال بود، مخارج او را از بیت المال مسلمین می‌پرداخت، تا بواسطه محبوس شدن مسلمین از شر او در امان باشند.»^{۱۴۲}

۱۴۰. الخراج / ۱۴۹-۱۵۱.

۱۴۱. الاحکام السلطانیه / ۲۲۰.

۱۴۲. احکام السجون / ۱۲۵.

در هر صورت، قول قوی و قابل قبول در مسأله اینست که معتقد به تفصیل باشیم. یعنی میان اشخاص مالدار و متمکن، چه مال و تمکن‌شان بالفعل باشد و یا بالقوه که بتوانند تحصیل و تأمین معاش کنند، فرق قائل شویم، و بگوئیم مخارج مالداران و متمکنین برعهده خودشان و مخارج تهیدستان و غیرمتمکنین برعهده بیت‌المال می‌باشد. مگر اینکه مصالحی در کار باشد که برای رعایت آن مصالح، حکومت از پذیرش هر نوع مال و خرجی از خارج زندانها خودداری کند، و مثلاً اقتضای مصلحت این باشد که مخارج همه آنان از بیت‌المال تأمین و تحت برنامه واحد قرار بگیرد، چنانکه شیوه اکثریت زندانهای دنیا در عصر ما بر همین الگوستوار است. این مسأله‌ای است که شایسته تدبر و دقت می‌باشد.

بحث دهم:

یاد کرد برخی از مسائل مربوط به حقوق زندانیان

از مجموع مسائل جزئی که در این بحث یاد خواهیم کرد، چنین بدست می آید که اجمالاً مراعات حال زندانیان در مسائل مربوط به نیازهای مادی و معنوی آنان، و کوشش برای آزادی آنان از زندان، و نیز همت گماشتن به ایجاد امکانات و تسهیلات برای آنان در حدی که به مقصود کیفری زندان خدشه وارد نکند، واجب می باشد. [این مسائل را در چهار محور به قرار ذیل مورد بحث قرار می دهیم]:

اول- توجه و دقت در حال زندانیان:

باتوجه به اینکه در همه عصرها، زندانها زیر نظر قوه قضائیه قرار داشته است، چنانکه شیوه رایج در زمان ما نیز همین است، از این رو فقهاء اسلام در مبحث «آداب قضاوت» ذکر کرده اند که از جمله وظایف اولیه هر قاضی که نخستین بار به قضاوت منصوب می شود اینست که در حال زندانیانی که به حکم قاضی قبلی محکوم و زندانی شده اند، توجه و درباره آنان دقت کند، تا با رسیدگی او فرد بی گناهی در زندان نماند. در مبحث «آداب القضاء» از کتاب مبسوط، چنین

فرموده است:

«قاضی، نخستین بار که به قضاوت می پردازد، باید در حال زندانیانی که توسط قاضی معزول زندانی شده اند واریسی کند، چرا که زندان یک نوع کیفر و عذاب است، اگر کسی بی جهت به این کیفر محکوم شده باشد باید او را آزاد کند. و چه بسا کسانی بناحق محکوم به زندان شده باشند.»^{۱۴۳}

تا پایان سخن مؤلف مبسوط که ما این مقدار را از آن برگزیدیم. در کتاب قضاء شرایع نیز در مبحث آدابی که بر قاضی مستحب است، چنین فرموده است:

«... سپس قاضی حال زندانیان را واریسی کرده و نام آنان را [در دفتری] یادداشت می کند، و در شهر، نامهای آنان را برای همگان اعلان میکند، تا طرف خصم شان مستحضر شده [و برای اقامه دعوی در نزد قاضی گرد آیند]، قاضی باید وقت معینی قرار بدهد، وقتی که همگان در آن موعد معین گرد آمدند، هریک از زندانیان را جداگانه دعوت کرده و از علت زندانی شدنش می پرسد، و سخن او را بر طرف مقابل و خصم او عرضه می کند، اگر علت و موجب برای زندانی شدنش ثابت شد، دوباره او را به زندان می فرستد، و گرنه وضعیت او را برای همگان اظهار داشته و در صورت نبودن خصم آزادش می کند. همچنین اگر یک زندانی مدعی شد: من خصم و شاکی ندارم، وضع او را برای همگان اعلان می کند، اگر خصمی برای او پیدا نشد، آزادش می کند. و گفته شده است او را بعد از قسم دادن آزاد می کند.»^{۱۴۴}

در کتاب منهاج، تألیف نووی از فقهاء شافعی چنین گفته است:

«قاضی ابتدا در حال زندانیان واریسی می کند، اگر کسی گفت: من به حق زندانی شده ام، به حبس او ادامه می دهد، و اگر کسی گفت: مرا بناحق زندانی کرده اند، باید از شاکی و خصم او بخواهد که بر ادعای خود دلیل اقامه کند.»^{۱۴۵}

۱۴۳. مبسوط ج ۸/۹۱.

۱۴۴. شرایع ج ۴/۷۳.

۱۴۵. المنهاج/۵۹۱.

در کتاب احکام السجون به نقل از کتاب مهذب ابواسحاق شیرازی از فقهاء شافعی چنین آورده است:

«مستحب است قاضی کار خود را با واری و دقت در حال زندانیان آغاز کند، چرا که زندان نوعی کیفر و عذاب است، و چه بسا در میان آنان کسانی باشند که مستحق زندان نباشند و آزاد کردنشان واجب باشد، از این بابت مستحب است که کار قاضی از توجه به آنان آغاز شود. بدین صورت که نام زندانیان نوشته شده و در شهرها اعلان شود که: قاضی در روز فلان می خواهد حال زندانیان را واری کند، هرکس زندانی دارد در آنجا حاضر شود!

هرگاه شاکی ها و طرفهای دعوای زندانیان حضور بهم رسانیدند، او زندانیان را یکی یکی بیرون آورده [و به بازپرسی و داوری می پردازد] اگر به این نتیجه رسید که آن زندانی استحقاق زندانی شدن ندارد، او را آزاد می کند. ولیکن اگر معلوم گردید که بحق زندانی گردیده است، دوباره او را به زندان باز می گرداند.»^{۱۴۶}

بیشترین فقهاء شیعه و سنی این مطلبی را که یاد کردیم در کتاب قضاء به صراحت بیان کرده اند و علاقمندان می توانند مراجعه کنند، از این مطلب روشن می شود که فقه اسلامی به سرنوشت زندانیان و لزوم واری حال آنان چقدر اهمیت قائل است، این مطلب را می توان با زندانهای رایج در اکثر کشورهای کنونی دنیا مقایسه کرد که پر از زندانی هائی هستند که ماهها و بلکه سالها بلا تکلیف در زندان مانده اند و کسی به حال آنان رسیدگی نمی کند.

دوم - مراعات نیازمندیهای زندانیان:

برامام مسلمین واجب است که نیازمندیهای زندانیان در زمینه های مادی و

۱۴۶. احکام السجون / ۱۲۰، به نقل از المهذب ج ۲ / ۲۹۸.

باید توجه داشته باشیم که در روزگاران پیشین، تشکیلات مربوط به ثبت و اندکس هویت و پرونده متهمین و مجرمین و بایگانی آنها به صورت معمول این زمان که در هر آن قابل دسترسی میباشد نبوده است. لذا در این زمان شیوه عمل و اعلان قاضی جدید با شیوه قدما تفاوت پیدا می کند، و مادامی که محکومین دلیل واضحی بر مظلومیت خود نداشته باشند، طرح مجدد دعوی در محضر قاضی با اشکال مواجه می شود. (مقرر).

معیشتی مانند خوراک، دارو، هوای صاف و ناآلوده، پوشاکهای تابستانی و زمستانی و دیگر نیازمندیها و تسهیلات لازم را فراهم آورد. ما پیشتر نیز در بحث نهم مفصلاً درباره نفقه و مخارج زندانیان سخن گفتیم و از کتاب الخراج ابویوسف مطالبی را نقل کردیم که از جمله آنها این بند بود:

«شیوه خلفا بر این بوده که نیازمندیهای زندانیان مانند خوراک، خورش و پوشاک زمستانی و تابستانی را فراهم می آوردند. نخستین کسی که به این عمل اقدام کرد علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - بود، که در عراق این کار را انجام داد، سپس معاویه نیز در شام (از او پیروی) کرد و سپس خلفای بعدی نیز به این شیوه ادامه دادند.»^{۱۴۷}

در کتاب «احکام السجون» نیز در این باره چنین آمده است:

«ساختمان زندان باید بگونه ای باشد که بادخورد و هواخورد داشته باشد و از گرما و سرما بتواند زندانی را حفظ کند و آسایش طبیعی او را فراهم آورد. به همین دلیل است که میبینیم که رسولخدا (ص) محکومین را در خانه های معمولی که مردم در آنها زندگی می کردند زندانی میکرد و از نظر نور و گشایش کاملاً قابل قبول بود چنانکه آنحضرت اسیران جنگی را که هنوز حکم نهائی درباره آنان صادر نشده بود نیز در چنین خانه های زندانی میکرد، چرا که آنان را در خانه های اصحاب خود پخش میکرد و گاهی نیز حبس همه آنان در یک خانه بود، چنانکه یک بار آنان را در خانه یک زن انصاری از قبیله بنی نجار زندانی فرمود.»^{۱۴۸}

در کتاب «بدایع الصنائع» نیز چنین آمده است:

«و اما بیان اینکه چه چیزی را باید از زندانی منع کرد و چه چیزی را بر او آزاد گذاشت از این قرار است: زندانی از رفتن به سر مشاغل خود در بیرون زندان ممنوع است و نیز از رفتن به مراسم نمازهای جمعه و جماعت، اعیاد، تشییع جنازه، عیادت بیماران، دید و بازدید و مهمانی ممنوع است، چرا که زندان

.۱۴۷/ .۱۴۹

.۱۴۸. احکام السجون / ۱۱۷.

برای اینست که از این طریق به زندانی فشار وارد شود تا مجبور گردد دین خود را پرداخت کند. لذا هرگاه از کارها و مشاغل دنیوی و دینی خود ممنوع شود، این کار باعث خواهد شد که او دین خود را پرداخت کند.

لکن از آمدن خویشاوندان او بدیدارش جلوگیری نباید کرد، برای اینکه این دیدار آن هدف تنبیهی و ارشادی زندان را بر هم نمی زند، بلکه گاهی خود وسیله حصول آن میشود (مثل اینکه ملاقاتی ها او را ملامت کنند و موثر واقع شوند) زندانی را نباید از تصرفات مشروع او مانند خرید و فروش، هبه، صدقه دادن، اقرار به نفع دیگر طلبکاران، بازداشت، او هر کدام از این کارها را انجام بدهد نافذ است و طلبکاران او نمی توانند آن را ابطال کنند و این عدم جواز منع او از تصرفات مشروع به این خاطر است که زندان بخودی خود موجب از بین رفتن شایستگی و اهلیت او برای تصرفات مشروع نمیگردد...»^{۱۴۹}.

آنچه که صاحب بدائع الصنائع راجع به عدم جواز خروج زندانی به مراسم نماز جمعه ذکر کرده با آن مطلبی که ما به همین زودی خواهیم گفت که از وظایف امام اینست که زندانی را برای نمازهای جمعه و اعیاد بیرون بیاورد، لکن نه بطور آزاد بلکه زیر نظر نگهبانان و با ضمانت گرفتن از اولیای آنان منافات دارد.

از جمله امور مهمی که در این رابطه باید بدانیم اینست که شرایطی ایجاد شود که در آن زندانی بتواند با همسر خود دیدار و خلوت کند. برای اینکه نیاز جنسی یکی از نیرومندترین نیازهای انسانی است و جدائی انداختن میان شوهر و زن به مدت طولانی موجب پدید آمدن اموری میگردد که خرد و شریعت بدان رضایت نمیدهند و چه بسا موجب جدائی کامل آنان و از هم پاشیدن کانون خانواده شان گردد.

در «مستدرک الوسائل» به نقل از جعفریات از علی (ع) نقل شده است که:

«زنی از همسرش به علی (ع) شکایت برد، آنحضرت دستور داد آن مرد را زندانی کنند و جرم مرد این بود که نفقه و خرجی زن خود را نمی پرداخت که باو زیان می رسانید. آن مرد (شوهر) گفت: زنم را نیز با من زندانی بکن! حضرت فرمود: این حق توست، و به زن فرمود: همراه او برو.»^{۱۵۰}

سوم- ضامن بودن زندانبان در صورت کوتاهی و زیاده روی:*

اگر زندانبان در تأمین امنیت جایگاه زندانی، یا هوا، خوراک، دارو و دیگر نیازمندیهای ضروری زندگی او کوتاهی کند، و در اثر این کوتاهی، زندانی بمیرد و یا بیمار شود، ظاهر اینست که او ضامن است و باید قصاص شود و یا اینکه [در

۱۵۰. عن الجعفریات بسنده عن جعفر بن محمد عن ابیه، عن جده، عن علی (ع): «ان امرأة استعدت علیاً (ع) علی زوجها فامر علی و بحبسه. وذلک الزوج لا ینتق علیها اضرارها. فقال الزوج: احبها می. فقال علی (ع): لك ذلك، انطلقی معی»

(مستدرک الوسائل ج ۲/۴۹۷، باب ۶ از کتاب الحجر، حدیث ۳).

اگر در حفظ امنیت و تأمین نیازمندیهای ضروری زندانی از طرف زندانبان کوتاهی و تفریط شود مانند اینکه محل زندگی او ضدنظونی نشود و مثلاً مار و عقرب در آنجا باشد، و زندانی را بگردد، و یا او را در محلی زندانی کنند که حیوانات وحشی و درنده در آنجا باشد صورتها به لحاظ اینکه «سبب اقوی از مباشر» است، اتلاف مصداق پندامی کند. و همه این موارد از نمونه ها و مصادیق «اتلاف بالتسبیب» شمرده می شوند، از این جهت در صورت عمدی بودن این تفریط و کوتاهی، و در صورتی که کوتاهی اش عمدی نباشد، دیه شخص متوفا بر ذمه زندانبان، چونکه «اتلاف بالتسبیب» ضمانآور است.

من یادم است آنوقتی که مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) کتاب غضب را تدریس میکردند و من نیز مباحث ایشان را در این زمینه نوشته ام ولی هنوز چاپ نشده است، در آنجا ایشان اسباب ضمان را سه دسته کردند:

۱- تلف

۲- اتلاف بالمباشره

۳- اتلاف بالتسبیب

و برای اتلاف بالتسبیب نیز حدود می - چهل مورد مثال و نمونه همراه باروایات آنها را ذکر کردند که ما چنانکه گفتم همه آن را نوشته ایم.

لذا گاهی ممکن است در مرگ و یا بیماری یک انسان سبب خیلی قوی تر از مباشر باشد، و ضمان بیاورد.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۶ درس فقه).

صورت عمدی نبودن این کوتاهی] دیه او را بپردازد، برای اینکه مرگ و بیماری آن زندانی از نظر عرف به کوتاهی زندانبان نسبت داده می شود.

[در این باره فقهاء شیعه و سنی سخنان فراوانی دارند که ما در اینجا چند نمونه را نقل می کنیم]:

۱- شیخ طوسی در کتاب خلاف، مسأله ۱۹ از مبحث جنایات، چنین فرموده است:

«اگر بچه ای را گرفته و بناحق زندانی کنند. ۱۵۱ و در نتیجه دیواری بر روی او خراب شود و یا حیوان درنده ای او را بکشد و یا مار و عقربی او را بگذرد و بمیرد، بر زندانی کننده او ضمان هست، ابوحنیفه نیز همین سخن را گفته است. و لکن شافعی گفته است: او ضامن نیست.

دلیل ما شیعه بر اینکه زندانی کننده ضامن است، اجماع طایفه و روایات ۱۵۲ می باشد. چنانکه شیوه احتیاط نیز آن را اقتضا می کند. ۱۵۳ و لکن اگر آن بچه با اجل طبیعی بمیرد (= مات حتف انفه)، بدون هیچ اختلاف نظر باید گفت که زندانی کننده ضامن نیست.» ۱۵۴

ظاهر اینست که مراد ایشان از روایات طایفه شیعه که بر ضمان دلالت دارند در موارد مشابه مورد یاد شده باشد یعنی آنجائی که از نظر عرف، مرگ او مستند به

۱۵۱. البته زندانی کردن بچه در هر صورت «بناحق» و ظلماً می باشد، و جایز نیست، چون بچه که مکلف نیست، لذا در صورت خطا کردن می توان او را «تأدیب» کرد و نه زندانی. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۶ درس فقه).

۱۵۲. شیخ که فرموده: «اخبار و روایات طایفه دلالت بر ضمان دارند» باید توجه داشته باشیم که روایات مستقل و بخصوصی در این باره وجود ندارد، بلکه همان روایات مربوط به ضمان در صورت اتلاف بالتسبیب بوده که از مجموع آنها یک قاعده کلی اصطیاد شده است، وگرنه ما با این عنوانی که اگر کسی بچه ای را زندانی کرد و در زندان تلف شد، ضامن است، روایت نداریم. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۶ درس فقه).

۱۵۳. اینکه شیخ فرموده: «اقتضاء روش احتیاط» (= طریقه الاحتیاط)، شیخ علیه الرحمه در خلاف گاهی آن را بکار می برد و گاهی «اصاله البرائه» را، و این را در فقه دلیل تبرعی می گویند، این بی ملاک هم هست، چون اینجا جای اصالة البرائه است و نه جای احتیاط. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۶ درس فقه).

۱۵۴. الخلاف ج ۲/۹۴.

کار «سبب» باشد. و مراد از واژه «حتف الانف» در متن عربی عبارت ایشان نیز همان «اجل طبیعی» است.

اما اینکه ایشان فقط «بچه» را ذکر کرده اند و نه بزرگسال را، شاید از این جهت باشد که در این قبیل موارد مرگ بچه به عوامل یاد شده قابل نسبت دادن است، در حالیکه بزرگسالان اینگونه نیستند، چون که بزرگسالان می توانند از خود دفاع کنند، و با فریاد از دیگران استمداد بطلبند. بلی اگر بزرگسالان را نیز بگونه ای زندانی کرده باشند که نتوانند از خود [در برابر حیوانات درنده و مار و عقرب و...] دفاع کنند و یا کمک بخواهند ظاهر اینست که زندانی کننده در این موارد نیز ضامن است.

چنانکه هیچ فرقی نیست بین اینکه آن شخص بناحق زندانی شده باشد و یا به حق و استحقاقاً، در هر صورت حبس کننده ضامن است، بدلیل اینکه فقط «زندانی کردن» او مشروع بوده است و لکن قرار دادن او در معرض و دسترس حیوانات درنده و یا مار و عقرب و کنار دیوار خراب و در حال ویرانی مشروع نبوده است. این مسئله ای است شایسته دقت و تأمل.^{۱۵۵}

۲- در کتاب الجراح از مبسوط شیخ طوسی آمده است:

«هرگاه قاضی شخص حرّ و آزادی را دستگیر کرده و زندانی کند، و او در زندان بمیرد [مسأله دو صورت پیدا می کند، اول اینکه] اگر از نظر خوراک و پوشاک به او رسیدگی شده باشد و با اینحال بمیرد، زندانی کننده ضامن نیست، اعم از اینکه آن زندانی بچه باشد و یا بزرگسال. برخی ها گفته اند: و اگر خردسال و بچه باشد، در اینصورت اگر با اجل طبیعی بمیرد ضمانتی در

۱۵۵. در واقع ما در اینجا چهارتا حاشیه بر مطلب مرحوم شیخ طوسی زدیم:

۱- اینکه مراد از روایات، روایات مربوط به «ضمان اتلاف بالتسبیب» است.

۲- زندانی کردن بچه در هر صورت ظلماً و بناحق است.

۳- در صورت کوتاهی زندانی کننده و زندانیان، فرقی میان بچه و بزرگسال نیست.

۴- در هر صورت فرقی میان زندانی شدن بحق و مشروع و زندانی شدن بناحق وجود ندارد.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۶ درس فقه).

کار نیست، و اگر مرگ او سبب داشته باشد مانند اینکه مار و عقرب او را بگذرد، و یا حیوانات درنده او را بکشند، یا دیوار و سقف بر سر او فرود آید و او را بکشد، در این صورت زندانی کننده ضامن است، و این مطلبی است که مذهب و روایات ما آن را اقتضا می‌کنند.

ولکن اگر خوراک و پوشاک و یا یکی از اینها را از او قطع کنند، و یا اطاق را بر او تیغه کنند که هوا داخل نشود و او بمیرد، در این صورت اگر او در مدتی که عرفاً گفته شود چنین کسی اگر در اینحال بماند می‌میرد، بمیرد، زندانی کننده باید قصاص شود، و اگر در مدتی کمتر از معمول بمیرد، بر زندانی کننده دیه لازم می‌شود. و این مسأله باتوجه به اختلاف حالات افراد انسانی و شرایط زمانی فرق می‌کند. اگر او گرسنه و تشنه و هوا نیز بسیار گرم باشد، در مدت زمان کوتاهتری خواهد مرد، و اگر او سیر و سیراب باشد و هوا نیز معتدل، و یا سرد باشد، مرگش بطول خواهد انجامید، لذا این مسائل معتبر می‌باشند. اگر مرگ در مدت زمانی واقع شود که اگر افراد همانند نیز بودند می‌مردند، قصاص لازم می‌شود، و اگر مردن او جنبه استثنائی داشته و امثال او در این مدت کم نمی‌میرند، خون بها (دیه) لازم می‌شود.^{۱۵۶}

۳- در کتاب جنایات از «قواعد علامه» در ضمن تشریح انواع و اشکال مختلف قتل (درباره زندانی) چنین آمده است:

«اگر او را زندانی کنند، و خوردنی و نوشیدنی را به مدتی که معمولاً نمی‌شود به آن طاقت آورد، از او منع کنند و در نتیجه او بمیرد، یا موجب پیدایش بیماری گردد که بعد از خروج از زندان بمیرد، و یا موجب به تحلیل رفتن قوا و ضعف زندانی گردد و این ضعف مفرط باعث از بین رفتن او گردد، این قتل عمد حساب میشود [و موجب قصاص زندانی کننده و زندانبان میباشد].

این مسئله باتوجه به تفاوت اختلافی که افراد در وجود و توانشان دارند و نیز باتوجه به اختلاف احوال و شرایط زمانی، جنبه‌های متفاوتی پیدا میکند. مثلاً شخص سیراب در هوای سرد به میزان بیشتری توان صبر و مقاومت دارد که

همانند آن از یک شخص تشنه در هوای گرم، امکان پذیر نیست و شخص سرد مزاج به میزانی زیادتر از شخص گرم مزاج توان تحمل گرمسنگی را دارد. اگر یک شخص گرمسنگ را با علم باینکه او گرمسنگ است زندانی کنند و او در اثر گرمسنگی بمیرد، موجب قصاص میگردد. چنانکه اگر به شخص بیمار ضربه ای بزنند که بواسطه آن بمیرد در حالیکه معمولاً با آن ضربه آدم سالم نمی میرد، باز موجب قصاص می شود. و لکن اگر این کارها بدون علم زندانی کننده و زندانبان به واقع قضیه صورت بگیرد در لازم شدن قصاص اشکال هست.

اگر قصاص را منتفی دانستیم در اینکه آیا همه خون بها (دیه) بر او واجب میشود و یا با توجه باینکه مرگ او ناشی از گرمسنگی در دو مرحله بوده [مرحله اول قبل از آمدن به زندان که مثلاً به مدت ده ساعت گرمسنگی کشیده، و مرحله دوم در زندان که مزید بر گرمسنگی قبلی شده و موجب مرگ او گردیده است]، نصف خون بها بر او واجب میشود، جای اشکال هست. «^{۱۵۷}

۴- در کتاب «احکام السجون» به نقل از کتاب «مبسوط» سرخسی از فقهاء اهل سنت چنین آمده است:

«اگر زندانی را در خانه ای قرار داده و در را بر روی او ببندند تا با همان حال بمیرد، طبق نظر دویار ابوحنیفه - قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی - عامل این کار ضامن دیه اوست، برای اینکه او از حد متعارف تجاوز کرده و سبب اتلاف و نابودی شخص زندانی شده است، بنابراین به منزله کسی است که در راه مردم چاه بکند.»^{۱۵۸}

۱۵۷. القواعد ج ۲/۲۷۸.

۱۵۸. احکام السجون/۱۱۸.

این «حافر البئر فی الطريق» کسی که در جاده و معبر مردم چاه کنده» مثال معروفی است که فقهاء در مورد «ضمان اتلاف بالتسبیت» آن را ذکر میکنند. هر چند که حدیث معروفی از رسول خدا (ص) در کتب شیعه و سنی روایت شده که آنحضرت فرموده: البئر جبار، العجماء جبار و... یعنی کسی که در چاه و یا در چاله معدن بیافتد و بمیرد صاحب چاه و معدن ضامن نیست و خون او به هدر است، و اگر حیوان زیان بسته کسی، دیگری را بکشد صاحب او ضامن نیست و خورش به هدر است.

لکن باید توجه داشته باشیم مورد آن جانی است که انسان در ملک شخصی خود چاهی کنده باشد اما در

۵- باز در احکام السجون از کتاب «مهذب» ابواسحاق شیرازی نقل کرده است:

«اگر مردی را زندانی کرده و خوردنی و نوشیدنی را از او منع کنند و این کار را آنقدر طول بدهند که در آن مدت معمولاً کسی بدون طعام نمی تواند زنده بماند، و آن شخص در اثر این منع خوراک بمیرد، بر شخص زندانی کننده قصاص لازم میشود.»^{۱۵۹}

این موارد و مشابه آنها از سخنان فقهاء شیعه و سنی فراوان است. لکن عمده مطلب اینست که از نظر عرف، مرگ زندانی مستند و منتسب به زندانبان و زندانی کننده باشد هر چند که غیر مستقیم و «بالتسبیب» و این در جایی است که سبب قوی تر از مباشر باشد. البته باید توجه داشت که حکم منحصر به مورد طعام و آب نمیباشد بلکه نسبت به همه نیازمندیهای حیاتی انسان مانند دارو و غیره نیز شمول دارد، و حتی امثال تهویه و گرم کن و مانند اینها را نیز در بر میگیرد.

چهارم- در لزوم مراعات شئون دینی زندانیان بر امام:

[در این باره روایاتی وجود دارد که ما در اینجا چندتا از آنها را نقل می کنیم]:

۱- صدوق با سند ویژه خود از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) گزارش

کرده، که آنحضرت فرمود:

«بر امام مسلمین واجب است افرادی را که در رابطه با عدم پرداخت دین، زندانی شده اند، در روزهای جمعه برای نماز جمعه و در روزهای عید برای نماز عید بیرون آورد، و کسانی را همراه آنان کند که بعد از به پا داشتن نماز و انجام مراسم عید، آنان را به زندان بازگرداند.»^{۱۶۰}

صورتی که طرف بیاید و در وسط راه و معبر عمومی مردم چاه بکند ضامن خون کسانی است که در آن چاه می افتند.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۷ درس فقه).

۱۵۹. احکام السجون ۱۱۹ از کتاب مهذب ۱۷۶/۲.

۱۶۰. عن الصدوق با سناده عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله (ع) انه قال: علی الامام ان یخرج المحبسين فی

باتوجه به اینکه سند صدوق به «عبدالله بن سنان» صحیح می باشد، این حدیث از احادیث صحیحه به شمار میرود.

شیخ طوسی نیز همانند این حدیث را با سند ویژه خود از عبدالرحمن بن سیابه از امام صادق (ع) روایت کرده است. ۱۶۱

سند شیخ طوسی به «عبدالرحمن بن سیابه» نیز صحیح میباشد و ظاهر اینست ابن سیابه فرد شناخته شده و مورد اعتماد است هرچند که صاحب کتاب «مدارک» او را از ناشناختگان و افراد مجهول به شمار آورده است. ۱۶۲

الذین يوم الجمعة الى الجمعة ويوم العيد الى العيد فيرسل معهم، فاذا قضاوا الصلاة والعيد ردهم الى السجن.
وسائل ج ۲۲۱/۱۸، از ابواب كيفيه الحكم حديث ۲.
۱۶۱. وسائل ج ۳۶/۵ باب ۲۱ از ابواب صلاه الجمعة حديث ۱.
۱۶۲. «ابن سيابه» در كتابهاي رجالي گاهي به عنوان «عبدالرحمن سيابه كوفي» مطرح شده و گاهي هم به عنوان «عبدالرحمن حماد سيابه كوفي» و بعضاً نيز فقط به عنوان «عبدالرحمن بن حماد.»
او برادر «عبدالله بن حماد سيابه» است. شيخ طوسي در فهرست خود در باره اين عبدالرحمن بن حماد چنين گفته است:

«عبدالرحمن بن حماد داراي كتابي است كه ما آن را با سند نخستين خود از احمد بن ابي عبدالله از پدرش از او روایت کرده ایم» (الفهرست/۱۰۹)، چاپ منشورات الرضی - قم).
قهپائی نیز در مجمع الرجال خود مینویسد:

«عبدالرحمن بن سيابه كوفي بجلی بزازه از موالی میباشد و من از او روایت می کنه.»
(مجمع الرجال ج ۸۰/۴، چاپ قم اسماعیلیان).

سپس قهپائی می افزاید: «پیشتر نیز به نقل از فهرست او را ذیل عبدالرحمن بن سیابه آوردیم، و نیز در ذیل نام برادر او عبدالله بن سیابه همه نسب او را آورده ایم.» (همان مدارک / ۱۸۰) او در ذیل «عبدالله» نیز چنین آورده است: «عبدالله بن حماد سیابه از موالی می باشد. او برادر عبدالرحمن بن سیابه است.» (مجمع الرجال ج ۲۸۰/۳).

علامه مامقانی نیز درباره او چنین فرموده است: «درباره عبدالرحمن بن حماد کوفی به سخنی غیر از کلام شیخ طوسی در فهرست برنخوردم که فرموده است: عبدالرحمن بن حماد دارای کتابی است که ما آن را با سند نخستین خود روایت کرده ایم» منظور شیخ طوسی از «سند نخستین» گروهی مانند ابوالفضل از ابن بطنه از احمد بن ابي عبدالله است، و ظاهر کلام او گواه بر امامی بودن عبدالرحمن است، الا اینکه او مجهول است.

البته از سخن سید بن طاووس در برخی از اسانید استفاده می شود که او قابل اعتماد بوده است. در جامع الرواة آورده است که افراد ذیل از او حدیث روایت می کرده اند:

۲- در مستدرک از کتاب «جعفریات» با سند ویژه او از جعفر بن محمد از پدرش [امام محمد باقر(ع)] روایت کرده که آنحضرت فرمود:

«شیوه علی(ع) براین بود که افراد زندانی شده در رابطه با دین و یا تهمت را، برای نماز جمعه بیرون می آورد، و آنان شاهد نماز جمعه شده و در آن شرکت می کردند. آنحضرت از اولیاء زندانیان ضمانت می گرفت تا این زندانیان را دوباره به زندان باز گردانند.»^{۱۶۳}

احمد بن محمد بن خالد، محمد بن ابی الصهبان، ابوالقاسم، ابن ابی عمیر، موسی بن حسن، ابراهیم بن هاشم، اسحاق و... پس روشن می شود که اعتماد این بزرگان بویژه ابن ابی عمیر بر او مؤید سخن سید بن طاووس درباره اش می باشد.

(تنقیح المقال ج ۳/۱۴۳).

از مجموع آنچه که ذکر کردیم معلوم می شود که او برای بزرگان شیعه شناخته شده و مورد اعتماد بوده است و لذا نمی توان گفت «مجهول» است. و چه بسا میان او و شخص دیگری بنام «عبدالرحمن بن ابی حماد ابی القاسم کوفی صیرفی»، اشتباه شده است، این دومی از ضعفا و مجهولین می باشد. ر. ک: کتاب الرجال ابن داود حلی / ۲۵۶ چاپ قم منشورات رضی. (مقرر).

۱۶۳. مستدرک الوسائل ج ۱/۴۱۰، باب ۱۷، از ابواب صلاه الجمعه، حدیث ۱ و ج ۳/۲۰۷ باب ۲۴ از ابواب کیفیه الحکم، حدیث ۱.

توضیحی درباره کتاب «جعفریات»:

«جعفریات» کتابی است حدیثی که نسخه آن در میان علماء رایج نبوده است، و اینطور نبوده که مانند کتب اربعه و غیره با اجازه علماء به یکدیگر روایت شده باشد، بلکه حدود صد و بیست و یا سی سال پیش، نسخه آن را از هندوستان پیدا کرده و آوردند به نجف و پشتش هم یک سندی بوده که می رسیده به: «محمد بن محمد بن اشعث» که روایات آن از امام جعفر صادق و نوعاً از علی(ع) روایت شده است. و به همین جهت آن را گاهی «جعفریات» می نامند و به امام جعفر صادق(ع) منتسب می کنند، و گاهی نیز «اشعثیات» می نامند.

اما اینکه معتبر است یا نه، نمی شود قضاوت قطعی کرد. مرحوم آیه الله بروجرودی می فرمودند آن اعتمادی که به کتب اربعه هست به غیر کتب اربعه نیست، و اضافه می کردند: «مثلاً یک کتابی است که در فلان گوشه هندوستان بوده و پشتش هم نوشته شده است» از امام صادق(ع) است، ما چطور می توانیم بطور قطعی حکم کنیم که از امام صادق(ع) است، خیلی نمی شود اعتماد کرد».

البته این قبیل روایات بعنوان «مؤید» بدنیست و بدرد می خورد. محمد بن محمد بن اشعث نیز از رجال قرن چهارم است.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۷ درس فقه.)

برای مزید اطلاع باید توجه داشته باشیم که این شیوه دست یافتن به احادیث را در اصطلاح علم درایه الحدیث «وجاده» می نامند که در لغت بمعنای «پیدا کردن» می باشد، یعنی حدیثی که از طریق سماع و

ظاهر اینست که موارد مربوط به «دین» و «تهمت» خصوصیت ندارند، بلکه این حکم، یعنی لزوم آوردن و شرکت دادن زندانیان در نماز جمعه و عید، هر مسلمان زندانی شده را در برمی گیرد.

و نیز چه بسا از ایندور روایت چنین معلوم می شود که در آن روزگاران اغلب زندانیان در رابطه با دین و تهمت زندانی می شده اند، و قضیه زندانها مشابهتی با روزگار ما نداشته است که هرکسی را در ارتباط با ارتکاب کبیره و صغیره، و یا برخی امور موهوم زندانی کنند، چنانکه در دوران امیرالمؤمنین (ع) و قبل از آن از زندانهای سیاسی از نوع رایج آن در روزگار ما خبری نبوده است، و مردم آزاد بودند که عقاید و نظریات سیاسی و غیرسیاسی خود را اظهار کنند. البته اگر به قیام مسلحانه (بنی و طغیان) و کشتار و غارت منجر می شد با آن مقابله می کردند.

۳- باز از «جعفریات» با سند ویژه آن از جعفر بن محمد از پدرش روایت شده که آنحضرت فرمود:

«شیوه علی (ع) بر این بود که فاسقان را برای نماز جمعه بیرون می آورد، و

قرانت در نزد استاد بدست نیامده، بلکه به خط یک عالمی و یا به اسم او «پیدا» شده است. محدثین شیعه به احادیث و جاده عمل می کنند، بویژه در آنجا که پوشیده به نشانه ها و قراننی باشد که صحت انتساب آن کتاب به شخص مورد نظر را تأیید کند. شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی در این باره می فرماید:

«... شیوه عملی مستمراً در گذشته و حال بر این بوده و هست که به احادیث و جاده عمل می کنند، در نزد بسیاری از محققان وقتی که اطمینان حاصل شود که این خط شخص مورد نظر و یا روایت و گزارش اوست، روایت آن جایز است و...»

لکن اکثر علماء عامه از روایت آن منع کرده و گفته اند بدلیل اینکه این احادیث را نه لفظاً و نه معناً برای او حدیث نکرده اند، لذا او نیز نمی تواند حدیث و روایت کند.

دیدگاه اول (نظر علماء شیعه در عمل به جاده) را این روایت که به سندهای متعدد نقل شده، تأیید می کند: کلینی با سند خود از ابونخالد شیوه نقل کرده که به ابوجعفر ثانی (ع) عرض کردم: فدایت شوم! اساتید حدیثی ما روایاتی را از امام باقر و صادق (ع) نقل کرده اند، لکن در اثر حاکمیت جوتقبه برخی از روایات آنان فقط در کتابهای شان وجود دارد و به شیوه معمول روایت نشده است، آیا می توان آنها را روایت کرد؟ در پاسخ فرمودند: این احادیث را نقل کنید، اینها حقیقتند و...»

وصول الأخبار الی اصول الاخبار / ۴۳ و ۱۴۴. نشر مجمع الذخائر الاسلامیه. (مقرر).

دستور می داد که در این مورد بر آنان سخت بگیرند.»^{۱۶۴}

ظاهر اینست که علی (ع) آنان را از «زندان» بیرون می آورده است [ونه از منازلشان]، و اگر کسی این را نپذیرد [و بگوید طبق این حدیث فساق را از منازلشان برای شرکت در نماز جمعه بیرون می آورده است] باز هم عموم و کلیت این روایت «زندانیان» را نیز شامل می شود [هرچند که از فساق بوده باشند].

۴- در کتاب «احکام السجون» به نقل از استاد توفیق الفکیکی در بحث مربوط به تاریخ زندان اصلاحی و تربیتی، چنین نقل کرده است:

«روایات و گزارشهای تاریخی که خوانندگان می توانند آنها را در کتابهای تاریخ، ادبیات، سیره و کتب تدوین یافته فقهی ملاحظه کنند، مجموعاً بر این دلالت دارند که عبادتهای شرعی، آداب تهذیب کننده نفس، و آموزشهای قرآن و نیز مطالعه و نوشتن در زندانهای «نافع و مخیس» - دوزندان ساخته شده توسط علی (ع) - مورد رعایت و معمول بوده است.

امیرالمؤمنین (ع) زندانیان را اگر شعائر دینی را ترک می کردند و یا در انجام آن اهمال روا می داشتند، با عصا تأدیب می کرد و به انجام آن وادار می کرد. چنانکه روح انصاف و رعایت حال زندانیان از نظر معیشت و اداره و تأمین نیازمندیهای آنان را، معمول می داشت و درباره آنان رأفت به جا می آورد.»^{۱۶۵}

۱۶۴. عن الجعفریات بسنده، عن جعفر بن محمد، عن ابيه (ع): «أن علیاً (ع) كان یخرج الفساق الی الجمعة، کان یأمر بالتضییق علیهم.

مستدرک الوسائل ج ۱/ ۴۱۰، باب ۱۷ از ابواب صلاه الجمعة، حدیث ۲.

۱۶۵. احکام السجون/ ۱۲۴.

بحث یازدهم:

ذکر روایات مربوط به موارد زندان

در این بحث آن مقدار از روایاتی را که از شیعه و سنی درباره موارد مختلف زندان وارد شده و مابدانها آگاهی یافته ایم یاد خواهیم کرد. لکن قبل از پرداختن به ذکر آن روایات دوتا «ضابطه» کلی فقهی را درباره زندان نقل می‌کنیم. ضابطه نخستین را شهید اول در کتاب خود به نام «القواعد و الفوائد» بیان فرموده و ضابطه دوم نیز در کتاب «الایقنة الاسلامی و ادلتها» از کتب علماء اهل سنت درج شده است.

شهید اول در قواعد چنین فرموده است:

«ضابطه زندان اینست که بازستانی حق، موقوف بر آن باشد و در مواضع ذیل ثابت می‌باشد:

[۱] - هرگاه که در جنایت، شخص مورد جنایت و یا ولی او غایب باشد، شخص جانی را برای قصاص زندانی می‌کنند.

[۲] - کسی که با داشتن توانائی بر ادای حق، از ادای آن خودداری کند.

[۳] - در دعاوی مالی هرگاه که تنگدستی و متمکن بودن طرف به آسانی قابل تشخیص نباشد، یا مال داشتن او ثابت شده باشد و لکن تنگدستی اش روشن نباشد، در اینصورت او را زندانی می‌کنند تا واقع قضیه معلوم شود.

[۴]— دزد بعد از آنکه دست و پای او در دو نوبت بریده شده باشد، و یا اینکه دزدی کند و فاقد دست و پا باشد.

[۵]— کسی که از تصرف و برعهده گرفتن امری که نیابت پذیر نیست و برخورد او واجب عینی است، خودداری کند. مانند شخص کافری که بیش از چهارزن داشته است اکنون که مسلمان شده باید از میان آنها چهارتا را انتخاب کند، اگر از این کار خودداری کند زندانی میشود. و یا کسی که بگوید یکی از همسرانم را طلاق داده‌ام و لکن او را معین نکند، و کسی که به ضرر خود چیزی را اقرار کند و لکن از میان دو چیز یا چند عین خارجی آن را معین نکند. و نیز مقدار و نوع آن را مشخص نگرداند که آیا آن عین است و یا حقی بر ذمه گرفته شده، و یا اینکه مقرله را معلوم نگرداند، یعنی این را که به نفع چه کسی اقرار کرده است.

[۶]— کسی که متهم به قتل باشد، او را نیز شش روز در زندان نگه داری می‌کنند [تا اگر صاحبان خون اقامه دلیل کرده و اتهام او را ثابت کردند قصاص شود، وگرنه بعد از شش روز آزادش می‌کنند].

اگر کسی بعنوان اشکال بگوید که قواعد اقتضا دارند که مقدار کیفر باید برابر با مقدار جرم باشد، پس چگونه است که اگر کسی از پرداختن یک درهم حقی که بر ذمه اوست، خودداری کرد باید زندانی شود تا آن را بپردازد، چه بسا این زندان بطول انجامد، در آنصورت برای یک جرم کوچک یک کیفر بزرگ داده شده است؟

در پاسخ باید بگوییم: زندان برای خودداری او از پرداخت آن حق است، لذا هر چند ساعتی که این خودداری کردن ادامه داشته باشد در مقابلش همان مقدار نیز زندان وجود دارد، یعنی ساعات زندان با ساعات خودداری او برابری می‌کند، و این کیفر مکرر در برابر جرم مکرر است. «^{۱۶۶} تا پایان سخن شهید ره.

از سخنان شهید اول چنین برمی‌آید که گویا او به زندان تعزیری و نیز به زندان

سیاسی از آن نوعی که در همه روزگاران رایج و شناخته شده بوده، اعتبار شرعی قائل نبوده است، و به همین دلیل آن دورا ذکر نکرد. چنانکه او از موارد زندان ابد که در روایات مورد تصریح قرار گرفته اند جز یک مورد یعنی دزدی که بعد از قطع دست و پایش برای سومین بار دزدی کند، موارد دیگری را یاد نکرد، با اینکه زندان ابد چنانکه خواهیم دید موارد دیگری نیز دارد.

در کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» از «کتاب الْفُرُوق» قرافی مالکی درباره موارد کلی زندان چنین آورده است:

در هشت مورد زندان تشریح شده است:

اول: جانی را در صورت غایب بودن شخص مورد جنایت (مجنی علیه) برای قصاص زندانی می‌کنند.

دوم: عبد فراری را یک سال زندانی می‌کنند تا صاحب او پیدا شود.

سوم: کسی که از ادای حق، خودداری می‌کند زندانی می‌شود تا آنرا پرداخت کند.

چهارم: کسی که تنگدستی و متمکن بودن او معلوم نباشد، بعنوان امتحان و تحقیق در حال او زندانی می‌شود، بعد از آنکه حال او آشکار شد که متمکن است یا تنگدست، طبق آن حکم می‌شود.

پنجم: بزهدکار و مرتکب معاصی را بعنوان تعزیر و بازداشتن او از معاصی خدا زندانی می‌کنند.

ششم: کسی که از تصرف و پذیرفتن امری که واجب عینی براوست و نیابت پذیر نمی‌باشد، خودداری کند زندانی می‌شود، مانند کسی که مسلمان نبوده و در آنحال دوخواهر را یکجا به زنی گرفته بود که اگر مسلمان شود و حاضر نشود از یکی از آنها دست بردارد، زندانی می‌شود، و یا اینکه همزمان ده تا زن داشته باشد، و یا اینکه میان مادر و خواهر جمع کرده باشد، یعنی شوهر هر دو بوده باشد، و او از برگزیدن یکی از آنان بگونه معین خودداری کند.

هفتم: کسی که به یک شیئی مجهول اقرار کند، اعم از اینکه آن شیئی عین

باشد و یا حقی بر ذمه، و از معین کردن خودداری کند، او را زندانی می‌کنند تا متعلق اقرار خود را معین گرداند و مثلاً بگوید: آن عین مورد اقرار من فلان لباس است و یا فلان چهارپا، و امثال اینها. و یا آن چیزی که من اقرار کردم یک دیناری است که در ذمه من هست.

هشتم: کسی که از بجای آوردن حقوق خداوند تعالی که نیابت پذیر هم نیست، خودداری ورزد زندانی می‌شود مانند کسی که از روزه گرفتن خودداری کند از نظر فقه شافعی، و از نظر فقه مالکی کشته می‌شود مانند اینکه از نماز خواندن خودداری کند.

قرافی گفته است: بجز این هشت مورد زندان جایز نیست، و در مورد بازستاندن حق نیز اگر شخص امتناع کننده مال داشته باشد، به مقدار دین توسط حاکم از مال او برداشته میشود، و در صورت امکان داشتن این کار زندان نمودن او جایز نیست. همچنین اگر حاکم به مالی از او که به اندازه دین مورد نظر باشد دسترسی پیدا کند و یا به شیئی که در صورت فروش قیمت آن مقدار مورد نظر را تأمین کند، باید دین از این طریق پس گرفته شود، اعم از آنکه آن مال مورد اشاره رهن باشد و یا غیر رهن، در اینصورت حبسی در کار نیست. به خاطر اینکه در صورت حبس کردن نیز آن ظلم (= عدم پرداخت دین) استمرار پیدا می‌کند و ادامه داشتن ظلم به معنای ادامه منکر است که جایز نیست.^{۱۶۷}

چنانکه توجه دارید سخن این عالم (قرافی) نیز از اشاره به زندانهای سیاسی که مشکل بنیادی همه کشورها می‌باشد، خالی است.

اکنون که این دو ضابطه کلی مربوط به موارد زندان را [از فقه شیعه و سنی] ملاحظه کردید، می‌پردازیم به نقل روایات مربوط به این موضوع. روایات مربوط به زندان در مجموع دو گروه هستند:

گروه اول: روایاتی هستند که بگونه کلی و مطلق مسئله زندان را بطور مجمل و یا در مدتی معین، مورد تعرض قرار داده‌اند.

گروه دوم: مواردی را که زندان ابد تا دم مرگ و یا تا هنگام توبه را در